

پان آریائیسیم، پان ترکیسم و بازتاب آن در ایران

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

کودتای سوم اسفند 1299

در یک شب زمستانی سه هزار قزاق نیمه گرسنه که چندین ماه حقوق دریافت نکرده بودند، تمام مراکز حکومتی تهران را به اشغال خود در می آوردند. تا صبح شصت تن از عوامل دولت بازداشت می شوند. با یک پیام کوتاه به سلطان احمد شاه قاجار اطمینان داده می شود که هدف "نجات سلطنت از انقلاب" است. همچنین از وی درخواست می شود که "سید ضیاء طباطبایی نخست وزیر شود" **

رهبر کودتا کسی نبود جز کلنل رضا خان، افسر چهل و دو ساله ای از یک خانواده گمنام نظامی و ترک زبان در مازندران که مدارج نظامی را طی کرده و به فرماندهی بریگاد قزاق قزوین رسیده بود. وی در مجبوه بحرانی که سراسر ایران را فرا گرفته و حکومت قادر به کنترل اوضاع نبود، با کسب حمایت افسران ژاندارمری و مشاوران نظامی انگلیسی نیروی سه هزار نفری خود را از قزوین به طرف تهران حرکت می دهد و در شب سوم اسفند 1299 شمسی وارد تهران می شود. به دین سان سید ضیاء نخست وزیر می شود و رضاخان سردار سپه.

رضاخان با سرکوبی جنگلی ها در گیلان و غلبه بر قیام و شورش در خراسان، آذربایجان، فارس، مازندران و خوزستان، به موقعیت سیاسی نظامی محکمی دست می یابد. وی در سال 1302 نخست وزیری

را به دست می آورد و در 1304 با تشکیل مجلس موسسان قاجار را خلع کرده و خود بر تخت سلطنت می نشیند.

"راه رضاخان به سوی تخت سلطنت نه صرفاً با خشونت، نیروهای مسلح، ترس، توطئه های نظامی، بلکه با همدستی علنی با گروههای مختلف در درون و بیرون مجالس ملی چهارم و پنجم، هموار شد. این گروهها از چهار حزب سیاسی تشکیل می شدند: محافظه کاران از حزبی با اسم بی مسمای حزب اصلاح طلبان، اصلاح طلبان از حزب تجدد، رادیکالها از حزب سوسیالیست، و انقلابیون از حزب کمونیست." 1

رضا شاه با تعطیلی روزنامه های مستقل، سلب مصونیت پارلمانی نمایندگان و از بین بردن احزاب سیاسی؛ فضای تک صدایی توأم با خفقان ایجاد نمود. وی حتی حزب تجدد را که صادقانه مدافع سلطنتش بود، تحمل نکرد و آن حزب جای خود را ابتدا به حزب ایران نو و سپس به حزب ترقی داد. حزب ترقی سازمانی به تقلید از حزب فاشیست موسولینی و حزب جمهوریخواه آتاترک بود. این حزب نیز به تصور این که "نیات خطرناک جمهوریخواهانه" دارد، بر چیده شد. رضا شاه با سرمشق گرفتن از ماشین های تبلیغاتی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی دستور تشکیل "سازمان پرورش افکار" را داد، تا با "تفہیم آگاهی ملی" ناسیونالیزم ایرانی را بنا کند.

تلاش رضا شاه برای یکسان سازی در عرصه فرهنگ و زبان، به تقلید از آتاترک:

زمانی که رضا شاه به سلطنت رسید (1925م.) امپراتوری عثمانی - یکی از دشمنان دیرینه ایران - متلاشی شده و بر ویرانه های آن، مصطفی کمال (آتاترک) جمهوری ترکیه (1923م.) را بنا کرده بود. رضا خان ابتدا همانند آتاترک، در نظر داشت در ایران نظام حکومتی جمهوری برقرار کند. ولی

مخالفت روحانیون به ویژه سید حسن مدرس که جمهوری را مغایر با سنت های اسلامی می دانست، راه را برای سلطنت رضا شاه هموار کرد. آتا ترک و عملکرد وی برای یکسان سازی با انکار هویت زبانی قومی کرد ها و اطلاق نام "ترکان کوهستان" بر آنان و ... همانند الگویی برای رضا شاه مطرح بود.

البته نباید فراموش کرد که جامعه ایران با عثمانی تفاوت بنیادین داشت. عثمانیان مهاجمانی بودند که به ضرب شمشیر بر جوامع مسیحی حکمرانی کرده و آنان را به تدریج و با کشتار های ممتد و قتل عام های سازمان یافته نابود کرده و یا با نابودی فرهنگ، زبان و دین، آنان را "ترک" نموده و سرانجام همزمان با جنگ جهانی اول، بایک کشتار سازمان یافته (ژنوسید) میلیون ها ارمنی، آسوری و دیگرگروه های دینی و زبانی را در سرزمین آباء و اجدادی خودشان از بین برده بودند.

آتاترک که خود عضو کمیته "اتحاد و ترقی" موسوم به "ترکان جوان" بود و در پاره ای از این کشتارها دخالت داشت، حاضر نشد این قتل عام ها را محکوم کند. وی که یک نظامی بود، نمی توانست کوچکترین انتقاد بر علیه نظامیان ترک را تحمل کند. از نظر آتاترک "سرباز ترک" که به خاطر کشورش می جنگد، از تمامی اتهامات باید برکنار باشد. پیروان آتاترک (کمالیست ها) برای جلوگیری از هرگونه اتهامی در آینده، در قوانین جزایی ترکیه هر گونه "اهانت به هویت ترک" و "اهانت به ارتش" را همانند "اهانت به مقدسات" جرم تلقی کرده و قابل تعقیب دانستند.

ساختار منحصر به فرد قدرت در ترکیه، علاوه بر این که به "نظامیان" امکان اعمال نظر می دهد، دست آنان را برای "حفظ ارزش های جامعه ترک" باز گذاشته است. از طرفی ناسیونالیسم افراطی حاکم بر ترکیه که پاسداری از "هویت برتر ترک"

را در سرلوحه وظایف خود قرار داده، توسط نهادهای قدرت هدایت می شود. در سایه چنین قید و بند های قانونی، جامعه "ترک" ترکیه تا به امروز در مقابل هرگونه نقد که بتواند جامعه را به تحول فرهنگی وادارد، ایستادگی کرده و علیرغم وجود هزاران سند و مدرک انکار ناپذیر، با انکار لجوجانه - نسل کشی آرامنه و دیگر جنایاتی که طی قرون متمادی بر دیگر جوامع غیر ترک اعمال شده - باعث بی اعتباری خود در مجامع حقوق بشری گشته است.

کمالیست ها پس از اعلام جمهوری، با تصویب اولین قانون اساسی جمهوری ترکیه، اسلام را دین رسمی و زبان ترکی را زبان رسمی و ترکیه را - در حالیکه فقط 75 درصد جمعیت آن ترک می باشد - از آن "ملت ترک" تعریف کردند. آنان که ابتدا جرات نکرده بودند بر جدایی دین از دولت تاکید کنند، پنج سال پس از اعلام جمهوری با اصلاح در قانون به جای دین رسمی بر "سکولار" بودن ترکیه تاکید کردند، ولی کماکان کارکنان دینی اعم از امامان جماعت و خادمین مساجد حقوق بگیر دولت باقی ماندند.

حال برگردیم به ایران و تاریخ خونبار آن که علیرغم سلطه اعراب، و ترک و مغول، و اجبار به قبول اسلام، هیچ تجاوز گری نتوانست فرهنگ و هویت ایرانی را نابود کند. سلاطین ترک و مغول که قرن های متمادی بر ایران حکومت کردند، شیفته فرهنگ و تمدن ایرانی شده خودشان نیز ایرانی شدند و هویت ایرانی را پاس داشتند.

از طرفی تنوع فرهنگی و زبانی در ایران، تا زمان به قدرت رسیدن رضا شاه، نه تنها دست آویزی برای تفرقه و تجزیه نبوده، بلکه تمامی اقوام و گروه های زبانی و دینی در ایران پیوند محکمی با هویت ایرانی داشته اند. پس سبب چه بود که رضا شاه با نشانه گرفتن تنوع فرهنگی، قومی و

زبانی، در صدد یکسان سازی جامعه ایرانی بر آمد؟

رشد پان ترکیسم در اواخر امپراتوری عثمانی و زایش پان آریائیسم در آلمان را می توان عواملی دوگانه برای اقدامات یکسان سازی رضا شاه و ناسونالیست های ایرانی دانست. و چون پان ترکیسم خود زیر چتر حمایتی آلمان از عثمانی، شکل گرفت، لازم است ابتدا نگاهی به ناسونالیسم آلمانی و سیاست رو به شرق آلمانی ها بیندازیم.

زایش پان آریائیسم در آلمان قیصری:

گرچه نظر غالب در عالم سیاست، رشد نژاد پرستی آلمانی را نتیجه جریحه دار شدن غرور ملی آنان - پس از شکست آن کشور در جنگ جهانی اول و تحمیل غرامت های سنگین - می دانند؛ ولی حس برتری نژادی در آلمانی ها به زمانی بر می گردد که آنان پس از غلبه بر دانمارک و اتریش در اواخر قرن نوزدهم، با حمله به فرانسه خود را برای تسخیر کل اروپا آماده می کردند!

زمانی که ویلهم اول پس از پیروزی بر فرانسه در ژوئیه 1871 در کاخ ورسای فرانسه به عنوان قیصر برتخت نشست، امپراتوری آلمان با صدر اعظمی بیسمارک، به جای دولت پروس، قدم در راه اقتدار و توسعه گذاشت. این موضوع آلمانی ها را دچار غرور ملی کرد. سیاستمداران آلمانی نیز به طرق مختلف این غرور ملی را تشدید کردند. حتی معلمین موظف شدند که در سر کلاس درس "برتری نژادی ملت آلمان" نسبت به سایر ملل عالم را بیان کرده و در دانش آموزان روح جنگجویی بیافرینند. این وظیفه بر اهل مطبوعات هم محول شده بود تا در روزنامه ها و کتب و نمایشگاه ها، بر این برتری نژادی تاکید کنند. به همین منظور یکی از جملات نیچه را بدین مضمون تبلیغ می کردند: "اگر آدمی جنگ را فراموش کند، از او امید می باید برید"

آلمان برای اثبات برتری خود در توسعه فرهنگ و ترویج علوم بر دیگر کشورهای اروپایی پیشی گرفت و سعی کرد در صنعت و تجارت و بهداشت از علوم و اکتشافات جدید بهره بگیرد. از این رو در مدت کوتاهی بزرگترین دولت صنعتی و تجاری گردید. همه این مسایل طرز فکر آلمانی ها را یکسره عوض کرد و بر آن ها مسلم شد که "نژاد آلمانی ممتاز" است و حق دارد بر جهان تسلط یابد و این سلطه جز از راه جنگ میسر نیست.

سیاست رو به شرق قیصر آلمان:

قیصر آلمان برای دستیابی به آرمان های توسعه طلبانه خود تصمیم گرفت روی کمک مسلمانان حساب کند. وی می دانست که روزی امپراتوری عثمانی در اوج قدرت در صدد فتح کامل اروپا بود. ویلهم در وجود سلاطین عثمانی بلندیروازی و سلطه طلبی را مشاهده می کرد و می دانست که عثمانی ها از استقلال ملت های بالکان و ضعف و ناتوانی خود در سرکوبی جنبش های رهاییبخش بشدت در عذاب اند؛ همچنین دولت عثمانی نیز با دشمنان آلمان از جمله روس و انگلیس دشمن است. مهمتر از همه امپراتوری عثمانی بر منابع نفتی خاورمیانه تسلط داشت.

دولت عثمانی نیز که خود را در سرایشی سقوت می دید، دست دوستی قیصر را فشرد تا به کمک آلمان آب رفته را به جوی بازگرداند. در سال 1882 م. از طرف آلمان سپهسالار فون در گلتز مسئول باز سازی ارتش عثمانی شد. در این هیئت نظامی بجز فیلد مارشال گلتز، ژنرال لیمان فن ساندرز، و فن فالکنهاین، و سه دریاسالار به نامهای سوچون، اودم و مرتن و چند افسر دیگر بودند که آموزش سلاح های آلمانی و سازماندهی سربازان عثمانی را به عهده داشتند.

در سال 1897 ویلهم دوم و ملکه آلمان به استانبول سفر کردند و فصل جدیدی در همکاری بین دو دولت پدید آمد. ویلهم دوم در این سفر خود

را طرفدار دوستی ترک ها و سایر ملل مسلمان معرفی نمود: "به 300 میلیون مسلمان جهان اطمینان می دهم که قیصر آلمان برای همیشه دوست پیروان محمد خواهد بود."

سیاست ویلهم به زودی به بار نشست، بانکداران و بازرگانان آلمانی در سراسر عثمانی مستقر شدند و امتیازات مهمی از جمله امتیاز ساخت راه آهن برلین - بغداد را به دست آورد. آلمان در نظر داشت پس از اتمام راه آهن تا بغداد، آن را تا خانقین و از خانقین تا تهران و ولایات مرکزی ایران ادامه دهد.

توجه به ایران - علیرغم تضاد و دشمنی تاریخی با عثمانی - برای ویلهم از چند نظر دارای اهمیت بود: داشتن منابع نفتی؛ قرار گرفتن در دروازه ورود به شرق؛ و در نهایت خصومت دیرینه با روس و انگلیس و مسلمان بودن ایرانیان که می توانست در "جهاد علیه کفار روس و انگلیس" به نفع آلمان بجنجد!

احساسات رمانتیک ملی گرایی و کاربرد دوگانه آن:

حس برتری ملی و احساسات رمانتیک محض را ما به گواهی تاریخ در هر نقطه ای از جهان و در بین هر قوم و ملتی مشاهده کرده ایم. ولی در عین حال تاریخ تفاوت "ناسیونالیسم برتری طلبانه و تجاوزکارانه" را با ناسونالیسمی که یک ملت را به دفاع از خانه و کاشانه (وطن) خود وامی دارد، نشان داده است. این دو نوع "ملی گرایی" چه در شکل و چه در محتوا، فرق بنیادین با هم دارند. اولی ملتی را به تجاوز وامی دارد، و دومی روح تازه ای در کالبد ملتی می دمَد که در مقابل تجاوزگران استقامت و پایداری کند.

سیاست نزدیکی قیصر به مسلمانان در راستای سلطه طلبی، در عثمانیان روح تجاوز گری را تشدید کرد

و در نهایت راه نویی در جلوی پای آنان گذاشت و "پان ترکیسم" و "برتری ترکان مسلمان" را برای آنان به ارمغان آورد.

ولی در جبهه دیگر و در صف دشمنان آلمان و عثمانی، لورنس افسر شاعر مسلک انگلیسی، در اعراب تحت سلطه عثمانی با بیدار کردن همین احساسات رمانتیک "عربیت" را جان بخشید و اولین سنگ بنای "پان عربیسم" بنا نهاد.

در ایران نیز گرچه "پان ایرانیسم" ملهم از "آریاگرایی" آلمانی ها شکل گرفت ولی هرگز نتوانست در مسیر تجاوز و سلطه گری، قرار گیرد. البته کم نبودند ناسیونالیست های افراطی که حفظ یک پارچگی ایرانیان را درگرو رشد و توسعه زبان فارسی و تضعیف دیگر زبان ها و گویش ها می دانستند. آنان حتی با همین نیت توصیه هایی نیز به دولت می دادند و دولت هم قدم هایی برای تحدید فرهنگ و زبان های اقوام ایرانی برمی داشت. ولی اقدام جدی در این مورد صورت نگرفت؛ به جز دستور برای معلمین مدارس که جز فارسی به هیچ زبانی نباید صحبت کرد.

این اقدامات سبب شد تا قوم گرایان ناسیونالیست، با مظلوم نمایی "شونیسم فارس" را مسبب عدم رشد زبان های ترکی، کردی، و دیگر زبان ها بدانند. اینان زحمت هیچ گونه مطالعه را به خود نمی دهند، تا بدانند، زبان فارسی قرن ها - حتی زمان پادشاهان ترک زبان قاجار- زبان آموزش در مکتب خانه ها بوده است. همچنین تمام مکاتبات و مراسلات و فرمان ها (فرمان مشروطیت) قولنامه ها و قباله ها و وصیت نامه ها - که معمولاً توسط آخوند ها نوشته می شد - در همه جای ایران از جمله در آذربایجان، به زبان فارسی بود نه زبانی دیگر.

پان ترکیسم در عثمانی و بازتاب آن در روسیه و ایران:

در اواخر قرن نوزدهم که امپراتوری عثمانی در سرایش سقوط قرار داشت و "اسلام" دیگر نمی توانست به عنوان یگانه نیروی سیاسی عمل کند، نوعثمانیان برای بازگشت به اقتدار گذشته، به رشد ملی گرایی افراطی نیاز پیدا می کنند. "آن چه جانشین اسلام سیاسی شده بود ناسیونالیسم نام داشت که نژاد را برتر از مذهب می دانست و برای نخستین بارترک ها را قبل از هر چیز ترک محسوب می کرد. تا آن زمان، حتی خود ترک ها واژه ترک را در مورد بخشی از روستائیان آناتولی به کار می بردند. وضع بطوری بود که در شعاری که کمال سال ها بعد رایج کرد نیز نوعی مطایبه آگاهانه بکار گرفته شده بود. شعار چنین بود: «خوشبخت آدمی که خود را ترک بخواند.» (Ne mütlü) Türküm diyene) در آن زمان رفته رفته این واژه حقارت روستایی خود را از دست داده و اهمیتی پر غرور به خود می گرفت. ترکان جوان، در جستجوی ریشه هایی نو، به سوی گذشته نژادی شکل گرفته در استپ های آسیای مرکزی بر می گشتند. در آنجا بود که آن ها قبل از این که عثمانی یا مسلمان باشند ترک بودند و، بدینسان، میراث مشترک اجتماعی و فرهنگی دیگری را در برابر خود می دیدند که می شد بر بنیاد آن آینده ای مشترک را بنا نهاد. در آن زمان یکی از معلمین سرشناس کشور، با مطرح کردن اینگونه عقاید، به پاسخگویی نیاز نسل جوان بر خاسته بود. نام او «ضیاء گوکالب» بود و در دبیرستانی در سالونیکا به تدریس فلسفه و علم جدیدی که جامعه شناسی نام گرفته بود، اشتغال داشت و یکی از اعضای برجسته کمیته وحدت و ترقی محسوب می شد. ... افکار ناسیونالیستی او نخست در مسیر جنبشی حرکت می کرد که با نام «پان تورانیسم» در بین اقلیت های روس به صورت واکنشی علیه «پان اسلاویسم» بوجود آمده بود و قصد داشت تا همه ترک های جهان را چه در داخل مرزهای ترکیه و چه بیرون از آن، با یکدیگر متحد کند. ... اما با گذشت زمان به نظر می رسید که پان تورانیسم رویایی غیر عملی است و

در نتیجه ضیاء در عقاید خود تجدید نظر کرده و به پان ترکیسمی شکل بخشید که تنها ترک های داخل امپراتوری را شامل می شد. این محقق کوچک اندام با رفتاری خجالتی و چهره ای عجیب و چشمانی که همیشه به دور دست خیره بود، و نیز جای زخمی به شکل صلیب بر پیشانی که یادگار اقدام به خود کشی در یک ناامیدی عهد جوانی بود، در میان گروه افسران جوانی که در کافه های سالونیکا سرگرم میخواری و گفتگوهای طولانی بودند، موجودی ناهمگون و غریبه می نمود. اما آنها به عقاید او احترام می گذاشتند و تحت تاثیر او رفته رفته در خود احساس «ترک بودن» را قوام می آوردند. " 2

اما به گواهی تاریخ هیچ منطقه ای در عثمانی، به طور تاریخی از آن ترکان نبود. قبل از آن که ترک های سلجوقی در قرن یازدهم میلادی قدم به آسیای صغیر بگذارند، آنجا "رم شرقی" بود و متعلق رومی های یونانی تبار و آرامنه که در نقشه های جغرافیایی و نوشته های خود عثمانی هنوز هم "ارمنستان" نامیده می شد. چه بر سر آرامنه، یونانی ها و دیگر اقوام بومی آن جا آمده بود؟ و چه فجایعی بر سر میلیون ها ارمنی، یونانی، آسوری و دیگر اقوام که ترک و مسلمان نبودند، قرار بود بیاید؟ قرار بود چه بر سر بقیه مردمی که صاحبان اصلی این سرزمین به غارت رفته بود، بیاید؟ جنگ جهانی اول با حوادث دلخراش و مصیبت بار در راه بود!

جنگ جهانی اول و تلاش "مليون" ایرانی برای شرکت در جنگ به نفع آلمان و عثمانی:

یکی از بزرگترین اتفاقات تاریخ بشر، وقوع جنگ جهانی اول بود. در این جنگ که از ماه اوت 1914 تا نوامبر 1918 ادامه داشت، برای اولین بار مناطق غیر نظامی از طریق هوا بمباران گردید. برای نخستین بار از سلاح های شیمیایی استفاده

شد. پیش از این هیچ وقت تلفات جنگی، به این اندازه زیاد نبوده است.

این جنگ به طور مستقیم و غیر مستقیم نقش بزرگی در تعیین تاریخ قرن بیستم داشت. این جنگ پایانی بر نظام های سلطنت مطلقه در اروپا را به همراه آورد و باعث انقراض چهار امپراتوری اتریش - مجارستان، آلمان و عثمانی و روسیه تزاری شد. همه این امپراتوری ها از زمان جنگ های صلیبی بر سر قدرت بودند.

قبل از آغاز جنگ قیصر در حق سلطان عثمانی، چیزی کم نگذاشت. ارتش عثمانی به سلاح های مدرن مسلح و توسط افسران آلمانی آموزش لازم و کافی را دیده و آماده جنگ شده بود. 800 افسر آلمانی و 25.000 سرباز از طرف ویلهم قیصر آلمان مامور خدمت در عثمانی، موظف بودند که رعایت "شئونات" مسلمانان را بکنند.

قیصر آلمان همان طوری که وعده دوستی به مسلمانان داده بود، ایرانیان را نیز از قلم نینداخت. وزارت امور خارجه آلمان با جمع نمودن تعدادی از فعالین ایرانی که در راس آن سید حسن تقی زاده قرار داشت، "کمیته ملیون ایرانی" در برلین را شکل داد. این جمع کوچک مستقر در خانه ای بزرگ واقع در خیابان "لیبنیتس" برلین، با هزینه دولت آلمان دو هدف عمده را دنبال می کرد: اولین گام راه اندازی نشریاتی با اهداف تبلیغ "ناسیونالیسم ایرانی" بود؛ و دومین وظیفه این گروه، بسیج عشایر ایران برای مبارزه با انگلیس؛ که گوشه هایی از آن را در نوشته های محمد علی جمالزاده که خود از طرف همین "کمیته" به ایران رفته بود، می توان مشاهده کرد. خود دولت آلمان نیز با اعزام جاسوس و کارشناس نظامی و اسلحه برای کمک به "جنبش جنگل" و عشایر جنوب اقدام می نمود که بر علیه روس و انگلیس مبارزه کنند.

در آن زمان از طرف جاسوسان و نیروهای طرفدار آلمان، شایعات زیادی مبنی بر مسلمان بودن قیصر آلمان، در بین مردم رواج یافته بود و وی را نه از روی طنز بلکه با یک همدلی "حاجی ویلهم محمد" می نامیده و "ناجی اسلام" می دانستند. این گونه حرف ها از زبان روحانیون شیعه همراه با حکم جهاد بر آتش خشم مردم بر علیه "کفار روس و انگلیس" می افزود.

حسی که ایرانیان نسبت به آلمانی ها از خود نشان داده اند، از دید یک محققین آلمانی بنام ماتیاس گونتزل آن گونه که خود توضیح می دهد: "در رابطه با ایران و آلمان چیزی ناشناخته و مرموز وجود دارد، که در خور کاوش و ژرفش بیشتر است." از این پژوهشگر کتابی تحت نام "آلمانی ها و ایران" (Die Deutschen und den Iran) در سال 2009 در برلین به چاپ رسید. وی می گوید که این کتاب را در پاسخ به یک "پرسش اساسی" تدوین کرده است.

نویسنده از روی سندی که اروین اتل سفیر آلمان در تهران در فوریه 1941 به برلین ارسال داشته، چنین بیان می کند: "سفارت ما از چند ماه پیش از منابع گوناگون مطلع شده است که برخی از ملایان در سراسر کشور بالای منبر از پدیده ای تازه سخن می گویند، دال بر این که خداوند امام زمان را در هیبت آدولف هیتلر فرستاده است. در سراسر کشور و بدون هیچ دخالتی از جانب سفارتخانه ما، شایع شده است که پیشوای آلمان برای نجات این کشور آمده است. . . . در تهران یک ناشر عکس هایی از پیشوا (هیتلر) و امام علی، امام اول شیعیان را چاپ کرده است. این عکس های بزرگ تا چند ماه در طرف راست و چپ ورودی چاپخانه چسبیده بود. این عکس ها پیام روشنی داشتند: علی امام اول است و پیشوا امام آخر."

پان ایرانیسم، واکنشی در مقابل خطر پان ترکیسم:

در سال 1908 که "کمپته اتحاد و ترقی" (ترکان جوان) زمام امور در عثمانی را به دست گرفت، جامعه عثمانی با شتاب بیشتری بسوی پانترکیسم قدم برداشت. در این سیاست جدید اسلام تا حدودی رنگ باخته و "اتحاد جهانی ترکان" با شعار "توران بزرگ" پررنگ تر می شد. سیاست پانترکیستی ترکان جوان که روی تهییج و مبارزه ترک زبانان مسلمان تحت سلطه تزار بر علیه امپراتوری روس و "پان اسلاویسم" روسی، حساب باز کرده بود، تا حدودی با سیاست ضد روسی آنان همخوانی داشت.

ولی همین سیاست در رابطه با آذربایجان و دیگر اقوام ترکزبان در ایران، کاملاً تحریک آمیز بود. به همین دلیل روشنفکران آذربایجانی به همراه ناسیونالیست های ایرانی در مقابل این گونه تحریکات تجزیه طلبانه، واکنش تندی نشان می دادند و بر ایرانی بودن آذربایجانی، پای می فشردند.

ایرانیان ورای تحریکات پان ترکیست ها برای تصاحب آذربایجان، از تهاجم پان ترکیست ها به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی که از قرن ها پیش در قفقاز و عثمانی از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود، نگران بودند. بخشی از روشنفکران و نیروی فرهیخته ایرانی که از تلاش حاکمیت برای یکسان سازی و رشد ناسیونالیسم افراطی در زمان رضاشاه رنج می بردند، ولی بیش از آن از خطری جدی که در بیرون از مرزهای ایران هویت و فرهنگ ایرانی را تهدید می کرد، نگران بودند. رشد پان ترکیزم و پان تورانیسم توأم با ایران ستیزی - و به طبع آن فارسی زدایی در عثمانی، در قفقاز و خراسان شمالی - و نامگذاری جعلی "آذربایجان" در سال 1918 بر اران (آلبانیای قفقاز) این نگرانی ها را دامن می زد.

تأثیر ایرانیان و فرهنگ ایرانی بر فرهنگ اسلامی:

می دانیم که پس از فتح ایران به دست اعراب، زبان پارسی از رونق افتاده بود. دبیران ایرانی جزء اولین افرادی بودند که به یادگیری زبان عربی می پردازند تا شغل خود را ادامه دهند. زبان عربی به سرعت در ایران رواج می یابد و نه تنها برای مکاتبات و مراسلات بلکه در سطح وسیعی به عنوان زبان علم و ادب به کار گرفته می شود. اغلب پژوهشگران نه تنها به نقش ایرانیان در رشد و غنای زبان عربی اذعان دارند بلکه بر تأثیر فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی و اسلامی نیز اشاره نموده اند. ریچارد نلسون فرای، استاد بازنشسته دانشگاه هاروارد معتقد است که "عربها دیگر نقش ایران و زبان پارسی را در شکل گیری فرهنگ اسلامی درک نمی کنند. شاید آنان آرزو دارند که گذشته را فراموش کنند، ولی با این کار آنها ریشه های معنوی، اخلاقی و فرهنگی خود شان را حذف می کنند..." 4

ایرانیان علیرغم دلبستگی به زبان عربی و نقش خود در توسعه آن، از اندیشه حیات دوباره زبان فارسی نیز غافل نبودند. در همین راستا بود که در قرن سوم هجری زبان فارسی در ادامه زبان پارسی میانه یا پهلوی - ساسانی (زبان رسمی ساسانیان) بود شروع به رشد می کند. این زبان از زمان سامانیان و صفاریان، زبان مشترک و رسمی ایرانیان می گردد. پارسی دری با رشد سریع به عنوان زبانی فاخر نه تنها در ایران بلکه در تمامی بلاد اسلامی رواج می یابد تا جایی که در گسترده ترین حد خود از بالکان تا هندوستان و آسیای میانه، به عنوان زبان فرهنگی و دیوانی و رسمی کاربرد داشته است.

نفوذ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در عثمانی، قفقاز و خراسان شمالی:

زمانی که ایران به دست ترکان غزنوی افتاد، سلطان محمود در سایه دلبستگی به زبان فارسی،

فردوسی را به سرودن شاهنامه می گماردد. این دل‌بستگی از دربار سامانیان به غلامان ترک غزنوی به ارث رسیده بود. سلاطین سلجوقی هم در سایه شیفتگی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، ایرانی شدند. سلاجقه روم نیز تحت تاثیر همان فرهنگ و زبان، قونیه تختگاه خود را به مرکز علم و ادب پارسی تبدیل می کنند.

رحیم رئیس نیا محقق معاصر ایرانی در اثر سه جلدی با عنوان "ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم" در رابطه با تاثیر و نقش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بر ترکان سلجوقی و عثمانی، به نکات با ارزشی پرداخته است که با نقل جملاتی از جلد دوم این کتاب می توان به تاثیر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی بر سلاجقه روم و عثمانیان پی برد:

"آناطولی از هنگام تصرف آن سامان به دست ترکان سلجوقی یکی از پناه گاه های روشنفکران ایرانی بوده است. با استقرار سلجوقیان، که در ایران با زبان و فرهنگ ایرانی آشنا و خوگر شده بودند، و کارگزاران و دیوانیان ایرانی آنان در آسیای صغیر و مهاجرت شمار فراوانی از ایرانی ها به آن سامان، زبان فارسی به تدریج به زبان رسمی آن دیار تبدیل شد و آثار زیادی از شعر و نثر به این زبان در آن جا پدید آمد. سرودن و نوشتن به زبان فارسی در آسیای صغیر در دوره استیلای ایلخانان مغول بر آن خطه از اواسط سده 7 (13م.) نیز همچنان ادامه یافت و زبان فارسی بیش از پیش در آن سرزمین ریشه دواند. مهاجرت بهاء الدین ولد و ماندگار شدن او و فرزندش مولانا جلال الدین رومی در قلمرو سلاجقه روم نه یک مورد استثنایی، بلکه نمونه ای از ده ها، بل صدها مورد دیگر است. شمس تبریزی هم بی گمان تنها درویشی نبود که سیرکنان به قونیه رسید و در آن جا رحل اقامت افکند و آن چنان شور و تحولی آفرید. "5

"زبان فارسی که در هنگام بنیان گذاری دولت عثمانی، زبان مکاتبه و تالیف و شعر و ادب در آناتولی بود، پس از فتح استانبول نیز به رواج

خود در قلمرو رو به گسترش عثمانی ادامه داد. خود سلطان محمد فاتح از آشنایان به زبان فارسی بود و اشعاری در تذکره های عثمانی به نام وی ثبت شده است. دربارش نیز پناهگاه و مجمع

سرایندگان و نویسندگان ایرانی بود.⁶ "اگرچه زبان ترکی در دوره عثمانی به تدریج به زبان رسمی دربار عثمانی تبدیل شد، نوشتن و خواندن به زبان فارسی در عثمانی هرگز ترک نگردید. گذشته از آن که آثاری به نظم و نثر در این دوره پدید آمده، نامه های رسمی بسیاری نیز نگاشته می شده است. در همین دوره زبان فارسی از آناطولی فراتر رفته، در سرزمین های بالکان نیز که تحت استیلای در آمده بودند، رواج یافت. بوگدانوویچ، ایران شناس یوگسلاوی، در مقاله محققانه خود تحت عنوان «ادبیات فارسی در یوگسلاوی» از نفوذ پانصد ساله زبان و فرهنگ ایرانی در ایالت های مختلف آن کشور بحث می کند و در مقاله ای دیگر که «نویسندگان و شعرای فارسی گوی یوگسلاوی» عنوان گرفته، 16 شاعر و نویسنده از آن سرزمین ها را که آثاری به فارسی پدید آورده اند، معرفی کرده است.⁷

" گذشته از آن که شاعران ترکی سرای زیادی در عثمانی به زبان فارسی نیز شعر هایی سروده اند، تاثیر ادبیات فارسی بر ادبیات عثمانی قابل توجه است. چندان که «ادبیات دیوان» را از جهت قالب و مضمون، تقلیدی از شعر فارسی به شمار آورده اند. ابیات شاعران سبک مذکور چندان آکنده از لغات و ترکیبات فارسی است که خواندن آن ها برای فارسی زبانانی که آشنایی اندکی با زبان ترکی داشته باشند، ممکن می نماید، در حالی که ترک زبانانی که با زبان و ادب فارسی آشنایی نداشته باشند، به خواندن و دریافت مفاهیم آن ها موفق نخواهند شد. .. بر اثر رواج زبان و ادبیات فارسی در عثمانی، تدریس این زبان از دیرباز در مدارس و مکاتب آن سامان متداول بوده است. در دوره تنظیمات نیز که مدارس جدید نوع اروپایی تاسیس یافت، تدریس فارسی جزو برنامه های رسمی قرار گرفت.⁸

"بر اثر رواج زبان و ادبیات فارسی در عثمانی، تدریس این زبان از دیرباز در مدارس و مکاتب آن سامان متداول بوده است. در دوره تنظیمات نیز که مدارس جدید نوع اروپایی تاسیس یافت، تدریس زبان فارسی جزو برنامه های رسمی قرار گرفت. ... پیش از تاسیس مدارس جدید نوع اروپایی آثاری چون گلستان و بوستان و بهارستان و پند نامه منسوب به عطار کتاب های عمده آموزش فارسی در عثمانی بوده اند و هرکدام بارها تجدید چاپ شده اند." 9

ذکر مطالب فوق از یک محقق آذربایجانی، فقط گوشه هایی از اهمیت و نقش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در عثمانی را نشان می دهد. اهمیت و نقش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در قفقاز حتی پس از جدایی از ایران که بر اساس پیمان گلستان (1813م.) و پیمان ترکمن چای (1828م.) به روسیه تزاری تعلق گرفت، به مراتب بیشتر از عثمانی بود. در تمامی مدارس منتسب به مسلمانان قفقاز زبان فارسی زبان رسمی آموزش بود. سال 1918 که حزب ترک گرای "مساوات" در "اران" به قدرت رسید و نام "آذربایجان" را بر آن جا گذاشت، آموزش زبان فارسی قطع گردید. سال 1920 با روی کار آمدن بلشویک ها، با ابقای نام جعلی آذربایجان، به ممنوعیت زبان فارسی همچنان ادامه دادند. زبان فارسی با اینکه یکی از ارکان هویت ایرانی است، ولی هویتی فراتر از فلات ایران دارد. بطور مثال در هندوستان، گورکانیان هند (نوادگان امیر تیمور) که از سال 1526 تا 1857 حکمرانی داشتند، نه تنها زبان فارسی زبان رسمی دربار بود بلکه فرهنگ ایرانی در کنار دین اسلام جزء سرلوحه های فرهنگی شان بود.

"هویت طلبی" آذربایجانی ها یا اغوای هویت؟:

در سال های اخیر حرکتی در تبریز و دیگر شهر های آذربایجان شکل گرفت که از طرف مدافعین آن "جنبش هویت طلبی" نامگذاری شده است. هر کس بی طرفی با شنیدن این عنوان بی شک از خود می

پرسد: مگر آذربایجانیان تا کنون فاقد هویت بودند که اکنون در صدد کسب هویت بر آمده اند؟!

فعالان این حرکت گرچه از طیف های گوناگون و با دیدگاه های مختلف تشکیل شده اند، ولی در یک چیز با هم اشتراک نظر دارند و آن "ترک" دانستن مردم آذربایجان است. اینان گویی قسم خورده اند تا با ایجاد شک و تردید و با انکار هویت ایرانی آذربایجانی ها، با طرح شعار "هارای، هارای، من تورکم" برای آذربایجانی ها هویتی غیر ایرانی بتراشند!

اغلب ما آدم ها ها دوست داریم کار را بر خود آسان بگیریم و در مقابل هر سوال پیچیده ای پاسخی ساده بدهیم، و یا بشنویم. این گروه نیز با یک نگرش ساده هر کسی را که ترکی صحبت می کند، ترک می نامند؛ بی آنکه از خود بپرسند مگر هر کس که انگلیسی صحبت می کند، انگلیسی است؟

البته درک فرق بین "ترک" و "ترک زبان" چندان هم پیچیده نیست، فقط کافایت نسبت به موضوع آگاهی نسبی داشت. آذربایجانی علیرغم ترک زبان بودن، یکی از اقوام کهن ایرانی است. دگردیسی زبان در بسیاری از مناطق این جهان اتفاق افتاده است؛ و به عنوان مثال: میلیون ها نفر در آفریقا انگلیسی زبان شده اند و یا بخش اعظم ساکنان امریکای لاتین اسپانیولی زبانند، بی آنکه اسپانیایی باشند؛ و یا شمال آفریقا که مسلمان و عرب زبان گشته اند، و متأسفانه به اشتباه "عرب" نامیده می شوند!

از طرفی "ترک" نامیدن آذربایجانی ها و "عرب" دانستن عرب زبانان خوزستان، و "ملت" نامیدن هر گروه قومی و زبانی اقوام ایرانی، ریشه در یک نگرش خلاف واقعیت، دارد. این نگاه جامعه ایران را یک "جامعه کثیر المله" می داند؛ بی آنکه درک درستی از جامعه ایرانی و تعریف "ملت" وجود داشته باشد.

مسئولیت این نگرش و تعبیر غلط، بر دوش کمونیست های ایرانی است که به هواداری از انقلاب 1917 روسیه، ایران را نیز همانند جامعه روسیه تزاری، یک "جامعه کثیر الملله" دانستند. چپ های ایرانی شتاب زده و بی آنکه شناخت درستی از جامعه خود داشته باشند، نظر لنین در مورد جوامع تحت سلطه تزار روسیه را در مورد ایران نیز محق دانستند!

علاوه بر نگرش فوق، "هویت طلبان" از اصطلاح "ممالک محروسه ایران" که در زمان قاجار وارد ادبیات کشورمان شده بود، چنین برداشت می کنند که ایران در زمان قاجار بطور فدرال اداره می شده است. این برداشت بیشتر به شوخی می ماند تا یک حرف جدی، و آدم را بی اختیار یاد داستان "دائی جان ناپلئون" می اندازد که "مش قاسم" هر موقع از "غیاث آباد قم" حرف می زند، می گوید: "مملکت غیاث آباد!" و وقتی حرف ایران می شود، می گوید: "ولایت ایران!"

واقعیت این است که در ایران تا اوایل قرن بیستم تقریباً یک سوم جمعیت را ایلات چادرنشین، تشکیل می داد؛ با توجه به کثرت عشایر اسکان یافته نسبت به چادرنشین، تا قرن بیستم نیز ایلات و عشایر بخش عمده ای از جمعیت ایران را تشکیل می دادند. "در واقع تقسیمات زبانی، مذهبی و سیاسی عامل مهمی در ایجاد احساس تمایز میان گروه های ایلی مختلف ایران بوده است. ایلات ایران، گذشته از اختلافات ساختاری، از لحاظ زبان و گویش، مذهب و نیز میزان وابستگی به حکومت مرکزی با یکدیگر اختلاف داشتند. در ادامه رقابت ها و کشمکش های میان ایلات مختلف ایران، تنش های درون ایلی نیز نقش مهمی داشته است. فردریک بارت در جریان مطالعه گروه های ایلی جنوب ایران به این واقعیت اشاره می کند که یک اختلاف کوچک به آسانی منجر به این می شود که بخشی از ایل از آن جدا شود و واحد جدیدی برای خود تشکیل بدهد یا به اردوی دیگری بپیوندد... این

گونه رقابت ها در میان گروه های ایلی، دولت مرکزی را قادر می ساخته است تا هرگونه نافرمانی یا شورش در میان آن ها را با بهره گیری از کشمکش های بیرونی و درونی آن ها فرونشاند. آن لمبتون می نویسد که قاجارها توانستند برای مدت زمان طولانی بر مسند قدرت باقی بمانند، زیرا ایلخان ها (روسای کنفدراسیون ها یا بزرگ ایل ها) «توان بنیادی» برای متحد شدن علیه آن ها نداشتند. " 10

با توجه به همین ساختار، ما در طول تاریخ، شاهد به قدرت رسیدن سران ایلات و عشایری قدرتمندی نظیر قاجار، قزلباش، افشار و... بودیم. همچنین باید اشاره کنیم که مخالفت روحانیون با "طرح جمهوری" و نظر به ابقای سلطنت در سال های آخر سلطنت احمد شاه قاجار، خود نیز نشان از آن دارد که ساختار ایلی و عشیره ای ایران، حکومتی جز حکومت موروثی نمی شناسد!

زمانی که هنوز جامعه ما از ساختار قبیله ای، رها نشده بود، "کثیر الملّه" دانستن ایران و یا برداشت "فدرال" از "مالک محروسه ایران" که ناخود آگاه وارد ادبیات کشورمان شده و کاربرد پیدا کرده بود؛ به دور از منطق بوده و عقل و خرد خلاف آن را گواهی می دهد.

البته پرواضح است که خواست های فرهنگی و زبانی آذربایجانی ها، کرد ها، بلوچ ها، و دیگر اقوام و گروه های دینی و زبانی، کاملاً پذیرفتنی است و در چارچوب یک ایران آزاد و دموکراتیک، تحقق پیدا خواهد کرد. در یک جامعه مدرن نخستین شرط آن است که تمامی شهروندان بتوانند با تمامی علایق فرهنگی، زبانی، دینی و... زندگی کرده و آن ها را شکوفا کنند. و ای بسا نظام حکومتی فدرال و شکل گیری پارلمان های محلی (انجمن های ایالتی و ولایتی) و انتخابی بودن مسئولین ایالات و ولایات، بتواند تمامی خواسته های جوامع ایرانی را برآورده کند.

جنبش سبز سرآغاز روند مدرن سازی جامعه و جمهوری:

خرداد 1388 نقطه عطفی بود در مبارزات دموکراسی خواهی و تلاشی مجددانه برای برقراری جامعه و دولت مدرن. پس از انقلاب 1357 این بزرگترین خیزش مردمی است، که با اهداف مشخص توانسته با بسیج اقشار گوناگون جامعه، آپوزسیون قدرتمندی را وارد کارزار مبارزه با ارتجاع حاکم بکند.

هنوز بسیاری از مردم و جریانات سیاسی به بهانه ضعف رهبری فعلی، خود را از این جنبش کنار می کشند و یا به شرط تامین هژمونی خود حاضر به همکاری هستند. پرواضح است که رهبری فعلی جنبش (آقایان موسوی، کروبی و خاتمی) از درون ساختار سیاسی قدرت، برخاسته اند. خواست رهبری فعلی بر خلاف بسیاری از مردم، فراقانونی نیست. ولی پایبندی به قانونی که از دل انقلاب بهمن برخاسته، در مقابل حاکمیتی که کوچکترین اعتنایی به قانون ندارد، دلیل بر قدرت جنبش و ضعف حاکمیت است. شکی نیست که قانون اساسی کشور ما نیاز به تغییر و اصلاح دارد، و این را خود رهبران فعلی هم کتمان نمی کنند.

امروز گرچه زندگی بمراتب سخت تر از سال ها و ماه های قبل از انقلاب و بشدت نفس گیر است و هزینه ای که مردم بلاخص زنان و جوانان برای پیشبر اهداف خود می دهند، بسی سنگین تر است. ولی برخلاف آن سال ها که همه به سرنگونی شاه می اندیشیدند، بی آن که بدانند چه حکومتی جای آن قرار است بیاید؛ دیگر از آن بی خبری، خبری نیست. این جنبش آرام آرام پیش می رود و در عمق جامعه تاثیر می گذارد، گرچه در ظاهر هیچ نشانی از پیروزی نیست. چنین به نظر می رسد که کمتر کسی به پیروزی سریع می اندیشد. همه امید وارند و چشم به آینده ای روشن دارند!

ولی گویی "هویت طلبان آذربایجانی" در اثر سردرگمی، قادر به درک جنبش سبز نیستند. این سردرگمی ریشه در انکار هویت ایرانی دارد. آنان با هر آنچه که رنگ و بوی ایرانی داشته باشد، بیگانه شده اند. اما به نظر می رسد که تاثیر "هویت طلبان" بر روی قشر خاصی از جامعه، است نه بیشتر. روزی که جنبش سبز به یک خیزش عمومی بینجامد، اکثریت قریب به اتفاق جامعه آذربایجانی، همان گونه که در تمامی جنبش ها پیشتاز بودند، با این جنبش همراه خواهند بود. "هویت طلبان" که امروز با قهر کودکانه، به این جنبش دهن کجی می کنند، تمام پل های پشت سر خود را خراب می کنند. بی شک آنان دیگر در دل مردم خود جایی نخواهند داشت!

abasmogaddam@gmx.de

* برای من آذربایجانی ترک زبان همانند هر آذربایجانی دیگری مشکلات فرهنگی و زبانی - بخصوص در دبستان که برای اولین بار از ترکی سخن گفتن باز ماندم - ملموس بوده و هست. این مشکل برای تمامی کودکانی که از کودکی با زبان فارسی آشنا نیستند، وجود دارد. به تصور من حل این معضل در یک جامعه دموکراتیک قابل حل بوده و چندان پیچیده نیست. ولی متأسفانه عده ای با سیاسی کردن این مسئله و پشت کردن به هویت ایرانی خود، که با خصومتی غیر قابل تصور زبان فارسی و هویت ایرانی را به باد ناسزا می گیرند؛ اگر از این لجاجت دست نکشند، آینده خطرناکی را برای جامعه خود رقم خواهند زد.

** برای نوشتن این مطلب به جز منابع ذکر شده، از دانشنامه آزاد ویکی پدیا، بهره برده ام. این دانشنامه اینترنتی که برای اولین بار در ژانویه 2000 به زبان انگلیسی قدم به عرصه وجود گذاشت؛

اکنون به 272 زبان و با 23 میلیون کاربر یکی از برترین وب گاه های جهان می باشد. گرچه ویکی پدیای فارسی از نظر حجم مقالات چندان غنی نیست ولی برای کاربران اینترنتی فارسی زبان کاملاً قابل استفاده و مفید می باشد.

- 1 – ایران بین دو انقلاب / یرواند آبراهامیان / ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ص 109
- 2 – زندگی و روزگار مصطفی کمال آتاتورک بنیان گزار نخستین دولت سکولار در ترکیه – لرد کین راس – ترجمه اسماعیل نوری علا انتشارات فروغ کلن آلمان ص 65 و 66
- 3 – Die Deutschen und den Iran
- 4 – The Golden Age of Persia/London: Butler&Tanner " 1989 P.23
- 5 – ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم رحیم رئیس نیا انتشارات ستوده تبریز جلد دوم ص 793
- 6 – همان ص 794
- 7 – همان ص 795 و 796
- 8 – همان ص 796
- 9 – همان ص 805
- 10 – قومیت و قوم گرایی در ایران (افسانه و واقعیت) دکتر حمید احمدی نشر نی تهران ص 64

